

و سببی را در تمدن و تکامل عقل پدید آورده اند در صورتی که صنایع نفیسه آنها ابتداً قابل توجه نیست .

تمدن‌ها مختلف است ، و اصول تمدن تمام ملل به يك طرز و يك نهج نیست یعنی تمام عناصر مدنیت اقوام دنیا به يك درجه ترقی نمیکند : در يك ملتی صنایع و فنون ، در يك ملت دیگر قوانین و نظامات ، در يك جامعه فنون نظامی و در جامعه دیگر تجارت یا کشتی رانی بیشتر ترقی میکند - قبل از شروع باصل مطلب لازم است این نکته را تا یکدرجه تشریح کنیم زیرا به بیانات آتی ما در طرز انتقال تمدن از ملتی به يك ملت دیگر و تغییراتی که بر آن طاری می شود مکتب خواهد داد :-

وقتی که آثار تمدن مصر و روم را در تحت مطالعه بگذاریم ، مشاهده میکنیم که بکلی عناصر مدنیت آنها مختلف است ، یعنی ذوق این دو ملت در پرورش تمدن تباین دارد و حتی اینکه این تباین ذوق و اختلاف مشرب در فروع و شعب متعدده يك عنصر از عناصر تمدن آنها ظاهر است مثلاً هر دو ملت در فروع و شعب صنایع نفیسه شبیه یکدیگر نیستند و هر کدام در يك رشته ماهر و مبرز شده اند ،

اسمی از ملت مصر در تاریخ ادبیات و نقاشی دیده نمیشود

و بکلی از این دو فن عاری هستند ولی در حجاری و معماری پیشرو ملل دنیا و از متکبرین بزرگ این فن محسوب میشوند. مبنای مصر تا هنوز هم مورد تحسین و تعجیب دنیا میباشد و از صنعت حجاری آنها نیز یادگارهای نفیسی مانند « شهبخ ابله » « الکتاب » « راحوتب » « نقرتاری » و غیره یادگار مانده است که میبایستی استادان این فن آنها را نمونه و سرمشق خود قرار بدهند .

یونانیها در يك مدت کوتاهی خود را بمصریان رسانیده و پایه مهارت صنعتی خویش را بجای ارجحندی نصب کردند . روم يك قسمت درخشان و برجسته ای را در تاریخ بشر اشغال نموده است و از طرف دیگر بدور با حشمت و عظمت صنایع مصر و یونان نزدیک بوده و بسهوات می توانستند صنایع این دو ملت را آموخته و تکمیل نمایند مع ذلک از نقطه نظر فنون و صنایع دوسطر تاریخ مشع ندارند و نتوانستند يك طرز مخصوص در فنون اتخاذ نمایند که بخود آنها اختصاص داشته باشد زیرا ذوق فنی نداشته و آثار فنی را مانند سایر امتهای تجارتی از سایر ملل جلب نموده و بفروش میرسانیدند روم به رفیع ترین درجات خداداد و ترقی رسید ولی فنونی که منحصرص بخود او باشد فاقد بود . پس از آنی هم که نفوذ

سیادت و توسعه قلمرو فرمانفرمائی او بسرحد کمال منتهی شد و لوازم آسایش و تفریح فراوان هم آمد و بالطبع ذوق فنی در آنها پیدا گردید ، از آثاری فنی یونان تقلید نموده و از حدود ترقی فنی یونان تجاوز نکردند و بعبارة اخری ذوق ابتکار و اختراع را در فنون نفیسه فاقد بودند .

اگر بخواهیم تاریخ حجاری و معماری روم را بنویسیم باید آن را يك فصل از تاریخ معماری و حجاری یونان قرار بدهیم .

روم در فنون و صنایع نفیسه حقیر و ناچیز بود ولی در سه عنصر از عناصر تمدن لواء حشمت و عظمت خویش را به آسمان رسانید : ادبیات ، نظام قشونی ، و سیادت مدن و تشکیلات نظامی او ساحت پهناور کبیتی را مطبوع سیادت او نمود . اصول سیاست و قوانین قضائی او سر مشق تمدن و تشکیلات اجتماعی ملل متمدنه امروزی است . طرح نویسی که روم در ادبیات ریخت اینک شالوده و بنیان ادبیات چندین قرن ملل اروپا بشمار میرود .

بی شبهه پایه رفعت و عظمت مصر و روم ، يك مقام ارجحندی نصب شده بود ولی چنانکه دیدیم ترقیبات آنها روی يك زمینه و يك اساس نبوده است . پس غلط است که فقط

یکی دو عنصر مدنیت را مانند صنایع مستظرفه یا ادبیات مستند ترقی و تکامل ملل دنیا قرار دهیم ، زیرا مشاهده کردیم که صنایع نفیسه باستثناء نقاشی و ادبیات در مصر ترقی کرده و اثری از آنها در روم موجود نشد ولی بجای آن ، روم قشون منظم ، آداب درخشنده ، نظام اجتماعی منین را در دست داشت و بسرحد کمال رسانید .

یونان یکی از آن مللی است که در چند عنصر از عناصر تمدن ترقی کرد ، ادبیات آنها در زمان (هومر) بیک درجه خیلی بلندی رسید . چنانکه می بینیم نجات شیرین او از چند قرن باین طرف روح جوانان دار الفنون های اروپا را سرشار نموده است ولی برحسب اطلاعات موثقه ، یونانی و عماراتی که مقارن همان ایام بر پا شده است خیلی مشوش و خارج از ترتیب و بائینه ملل متوحشه بیشتر شباهت داشته است و غالباً بیک نمونه نا تمام و ترکیب خرابی از طرز ساختمان های مصر و آشور بشمار رفته است .

در هندوستان بیشتر از هر جایی نشو و نمای بعضی از عناصر تمدن و انحطاط بعضی دیگر دیده میشود ؛ کثر ملذذی است که در عمارات و ابنیه بر اهالی هندوستان فائق آمده باشد ؛ فلسفه آنها باندازه ای عمیق و نا محدود است ؛ بلکه عقل

روپائی فقط در ازمنه اخیر توانست بکه آن برسد ، ادبیات
 آنها اگر چه به ادبیات ~~یونانی~~ برابری نمیکند ولی حاوی نکات
 شیرین و تکیه های ملیجی است که موجب حیرت و تعجب
 تمام ادبا میباشد ، در حجاری و مجسمه سازی خیلی از یونانیها
 دور هستند . مع ذلک در علوم ، و اطلاعات تاریخی و در
 انتقاد و تحقیق بدرجه ای ضعیف و بصغر نزدیکند که نظیر آن
 در هیچ ملت دیگری یافت نمیشود . علوم آنها باوهم و
 تخیلات کودکانه بیشتر شباهت دارد و تواریخ آنها فقط افسانه
 های بی اصل و حکایتهای بی اساسی است که غالباً متضمن
 يك حادثه قابل توجه یا يك مطلب صحیحی نیست
 اگر شخص متبع بخواهد درجه تمدن يك ملتی را تنها از
 روی فنون آنها استنباط نماید البته بحقیقت نرسیده و نمیتواند
 پایه ارتقاء و مدلل کبکی را معین نماید . تواریخ اقوام بشر این
 نکته را کاملاً مدلل مینماید : خیل از مدلل دنیا با وجود آن
 که در سیر ترقی و تکامل بجائی نرسیده و در کاپه مظاهر
 تمدن مناصر هستند ، در صنایع نفیسه بیک درجه بلندی رسیده
 و فنون آنها بمراتب بهتر و زیاتر از فنون ملت دیگری
 میباشد که در تمدن پیشرو آنهاست ؛ غرب در بدو جهانگیری
 و فتوحانی که در ممالک روم و ایران تحصیل مینمود در فن

اینده و عمارات طرز مخصوصی نداشت و عمارات رومایی و یونانی را سر مشق خود قرار داده تقایید میکردند ، پس از يك قرن چنان تغییرات و تبدلاتی در طرز ساختمانهای مزبوره ایجاد نمود که اگر سلسله عمارات در دست ممکن نمیشد سر مشق اولیه عمارات عرب را پیدا کنیم .

بعضی از ملل دیگر که در تمدن و عمران در ردیف اول ملل دنیا محسوب میشوند هر گونه قدرت فنی یا ادبی را فاقد بوده اند مانند فینکی ها که جز تجارت چیزی از آنها شنیده نشده و هیچگونه آثار فنی یا ادبی از خویشان پیادگار نگذاشته اند ، با آنکه خدمات آنها بسیر تمدن یعنی تکمیل تجارت و فن کشتی رانی و ارتباط ممالک دنیا بیکدیگر محتاج توضیح نیست .

يك قسم ملل دیگری وجود دارند که در تمام مظاهر تمدن پست بوده و باستانهای قشون هیچیک از عناصر مدنیت را پرورش نداده اند مانند ملت نال . عمارات عالیله و اینیه ضخیمه که این طایفه در هندستان برپا کرده و از هرگونه آثار فنی هندوستانی عاری است باندازه ای زیبا و بدرجه ای جالب توجه است که بعضی از آنها بقیده دقیق ترین متخصصین فنی زیبا ترین ساختمانی است که دست بشر ایجاد نموده است . باوجود

این بندهال هیچکس خطور نکرده است که ملت مغول را در ردیف ملل راقیه و امم متمدنه دنیا قرار دهد . علاوه بر همه اینها ، در تمام ملل دنیا این نکته محسوس میشود که تکامل فنی آنها دیروقت مقارن با ایام عظمت و رفعت آنها نیست ؛ بزرگترین و مهترین اینده مصر و هندوستان قدیمترین اینده آنها میباشد ، یعنی ترقیبات فنی پیوسته پیشرو سایر ترقیبات میباشد و قبل از اینکه تمدن شرق قنون آنها ترقی میکند . عمارات مشهور به « گونیک » (غوطی) در طایفه قرون متوسطه در اروپا ظاهر گردیده یعنی آن وقتیکه ملل اروپا در ظلمات توحش و بربریت فرو رفته بودند ، مع ذلك آن عمارات زمان جهالت و توحش هنوز هم در اروپا بی نظیر و بی مانند است .

مبنی بر این مقدمات طولانی است که نباید ترقیبات فنی يك ملتی را سبب ترقی و تمدن آنها قرار داد زیرا صنایع و فنون فقط یکی از عناصر تمدن است و کسی نتوانسته ثابت نماید که فنون و صنایع یا ادبیات بلندترین و جامعترین عناصر تمدن است تا ترقی آنها در يك ملتی حاکی از ترقیبات سایر عناصر مدنیت بوده باشد . بلکه غالباً مصنوعات فنی در

بر جسته ترین ملل تمدنهای پیشین کم قیمت و غیر قابل توجه است : روم در قدیم و انازونی در عصر حاضر این مدعا را کاملاً روشن مینماید . و چنانکه گفتیم مشهورات تاریخی بسا نشان میدهد که شهرین ترین ادبیات و زیبا ترین فنون ملل دنیا وقتی ظاهر میشود که سیر تمدن ملل مزبور به سرحد کمال نرسیده است . و به عقیده ما ترقیات فنی قدمهای نخستین ملل است در سیر مدنیت

وقتی بدنیای امروزه که کاملاً بجنوب منافع مادی گردیده است نگاه کنیم و عدم اهمیت فنون را مشاهده نماییم میتوانیم حدس بزنیم که در آنچه اگر بکلی محروم و نابود نگردید به درجه ای تنزل خواهد کرد که مانند عقبه جات یکی از آثار تمدن محسوب میشود

این مسلم است همینکه فنون از درجه احتیاج و ضروریات تنزل کرده و در عداد ظرایف و نقایس در آمد روی به انحطاط گذاشته و بهیچوجه در سیر تکامل یا انحطاط خود تابع سایر عناصر مدنیت نیست . این سیر انحطاطی ادامه پیدا میکند تا وقتیکه يك انقلاب سیاسی ، يك هجوم اجنبی ، يك نهضت دینی و با يك حادثه دیگری در جامعه ظاهر شده و در جهت تأثیر آن فنون و صنایع يك وجهه و توافقه دیگری

اتخاذ نماید

چنگ های صلبی يك نهضت جدیدی در علوم و معارف اروپا ایجاد نمود و بالتبجه ساختمانهای رومی بطرز گوتی تبدیل یافت . پس از چندین قرن نهضت جدید ، علوم و ادبیات قرون وسطی را تغییر داده و مردم بطرز معارف یونانی متمایل گردیدند و معماری های گوتی ساختمانهای کنونی تغییر یافت . همین ترتیب طرز صنایع و اسلوب فنون هندوستان پس از دخول اسلام تغییر کرد

يك نکته قابل توجه اینست که فنون و صنایع چون زائیده شده احتیاجات و نتیجه قریبه های مخصوص و صلیقه های معینی است هم قابل تغییر و هم قابل زوال میباشد زیرا حواشیج و مشاعر در معرض زوال و تبدیل است ، پس زوال یا تغییر فنون بهیچوجه دلیل انحطاط تمدن نیست ؛ سیر تکامل و تمدن در هیچیک از ادوار خود به عظمت و رفعت کنونی نرسیده است معذالك در هیچ عصری فنون و صنایع با بقدرال کنونی و تعظیم امروزی نبوده است که بهیچوجه مشخص روحیات یا حاکی از اخلاق ملل نبوده باشد زیرا عقاید دینی ، حواشیج زندگانی ، ادراکات و قرائنی که در چشمه تراوش صنایع نفیسه است و سابقاً فنون و صنایع را سرلوحه مدنیت ملل دنیا

قرار مبداد بکلی تغییر یافته و تمدن را نیز از آغوش معابد و قصور اشراف بیرون کشیده است . صنایع دیگر امروز جزو تجملات و لوازم ثانوی تمدن شده است که بمقیده مردم نباید وقت و ثروت زیاد بمصرف آن رسانید .

طبیعی است وقتیکه فنون و صنایع جزء حوائج و ضروریات ملل نباشد و در عداد تفنن و تجمل در آید بطور حتم تقلید و تصنیع در آن راه یافته و تمام ملل از یکدیگر تقلید مینمایند . باین ترتیب معماری ، قلم زنی ، نقاشی و سایر فروع صنایع نفیسه عمومی شده و فنون ملی که مخصوص یک قومی باشد از بین میرود .

صحیح است اقتباس کردن هر یک از فروع فنی تمایلات و احتیاجات اقتباس کننده را نشان میدهد ولی نمیشود آن را حاکی از طرز افکار و احساسات آنها تصور نمود : مثلاً اگر ایران طرز ساختمان های اروپا را تقلید نماید تا یک درجه این تقلید احساسات او را نشان میدهد ولی بهیچوجه حاکی از روح اجتماعی و کهنه افکار قومی آنها نمیشود .

انسان وقتی تابلوهای قرون متوسط را از پیش نظر میگذراند شمایل حضرت مسیح و حواریون ، تصویر بهشت و جهنم و سایر چیزهائی مشاهده میکند که در آت حاضر اساس حیات

اجتهادی آن عصر و بالطبع محور امور معاشی آنها محسوب
 میشده است . امروز هم بر دیوار سالن ها عین آن پرده ها
 دیده میشود در صورتیکه آن عناید و افکاری که مبدأ تراوش
 این قسم تقاضیها بود امروز بکلی نیست و نابود شده است ،
 این پرده ها جز اینکه یادگار قرون در گذشته است برای
 مردم امروزی فائده ای ندارد

صنعت حقیقی تراوش فکر و احساسات صنعتگر و حداکی
 از اوضاع طبیعی و محیط زندگانی اوست که هرچه می بیند
 و هرچه حس میکنند در طی مصنوعات خویش بهجامعه تقدیم
 میشود . صنعتگر باید مقلد طبیعت باشد و اگر کسی توانست
 از آثار صنعتی دیگران تقلید نماید و تراوشات فکری دیگران
 را نمایش بدهد او صنعت گر نیست بلکه يك مقلد ماهری
 خواهد بود

امروز پرده های راهپنوان جزو آثار فنی این عصر خوانند که
 محیط زندگانی ، اسلوب تمدن ، طرز معماری و اصول
 معیشت امروزه ما را نمایش بدهد ، همچنانیکه کاپیای گوتی
 حاکی از يك زمان مخصوص و بکمال معینی میباشد

پس قریحه فنی هم مانند سایر عناصر تمدن میتواند حاکی
 از افکار ، اخلاق و احساسات ملی بوده باشد ولی نمیشود آن

را به تنهایی مقیاس افکار و مدنیت تمام ملل قرار داد

هر ملتی می تواند عناصر تمدن سایر ملل را بجاامه خود منتقل سازد و آثار مدنیت دیگران را سر مشق تقلید و اقتباس خود قرار دهد ولی وقتی ملت مزبور می توانستند در اقتباس اصول تمدن دیگران مقدرت فنی نشان بدهد که در آن عنصر مقیاس دارای يك قریحه مخصوصی بوده باشد ، چه در این صورت اثر قریحه و احساسات خود را نیز بدان ضمیمه نموده تغییراتی موافق روح اخلاقی خویش بدان میدهد : روم که طرز معماری را از یونان تقلید نمود چون قریحه مخصوصی در فن معماری نداشت ، در طی چند قرن بهیچ وجه تغییراتی در اسلوب عمارات آنها روی نداد -

با وجود همه اینها باز محیط اجتماعی و اخلاقی در طی چند قرن اثرات خود را در فنون ظاهر میسازد ، اگر چه ملت مزبوره مانند روم عاری از قریحه فنی بوده باشد ؛ معابد با عظمت ، طاق های نصرت ، نقوش برجسته و کلیه ساختمانهای روم قدیم بدست معماران یونانی و یا شاگردان آنها بر پا شده ولی مع ذلك و منتهی فصلاً ، حشمت و ابهت این بنا و تزیینات آن بهیچ وجه آنان زیارا بخاطر انسان نمی آورد

و نمیتوان آنها را نمونهٔ اینیهٔ ظرافت‌نمای یونان قرار داد ،
 اینیهٔ روم یادگار عظمت و جلال است و روح يك ملت
 جنگجوی فاتح از میان آن ظاهر و هویدا است - مبنی بر
 این نظریه است که میگوئیم يك ملتی در اصول تمدن خود هر
 قدر هم که مقلد بوده باشد باز روحیات و جنبهٔ عقلانی وی
 از خلال تقلید و اقتباس نمایان میگردد .

زیرا در وجود صنعتگر حقیقی - خواه معمار باشد یا نقاش
 شاعر باشد یا ادیب - يك قوهٔ حیرت‌انگیزی کامن است که
 بواسطهٔ آن ، خصائص طبیعی و اجتماعی عصر خود را نمایش
 میدهد . صفت گر بطور کلی شدید‌الماثر ، سریع‌الانفعال ،
 تابع ادراکات فطری و احساسات سوق‌الطبیعه و کمتر در تفکرات
 خود عمیق و فاسفی هستند . درحقیقت این طبقه همیشه آئینهٔ
 اجتماعات عصر خود و تمدن ملت خویش میباشد و قریحهٔ
 آنها در نشان دادن حقایق اجتماعی يك ملتی کمتر خطا میکنند
 زیرا مانند طوطی محسوسات خود را ، بدون تغییر و تبدیل ،
 در طی آثار قریحهٔ خود بقرون آتیه تحویل میدهند

صنعتگر برای بیان کردن اداب ، تمدن ، احساسات ، ادراکات
 و خصائص اجتماعی يك ملتی خیل‌قادر و توانا است . زیرا عقاید
 و افکار او محدود و دایرهٔ تعمقات و تفکرات او خیلی تنگ و کوچک

و متأثر نمیشود مگر از محسوسات و مشهوداتی که از هر سو
 ویرا احاطه نموده است . در حقیقت جولانگاه فکر این طایفه
 همان عادات ، آداب ، عقاید و ادراکاتی است که با تکرار وراثت
 در نفوس يك جامعه راسخ شده و هویت اخلاقی و عقلی آنها
 را تشکیل میدهد ، بعبارت اخری محیط هواید و افکار ملی يك
 سر چشمه ایست که آثار فنی صنعتگران از آن تراوش میکنند

اگر آثار فنی مدلی گذشته در دست ما نبود اهدا نمیتوانستیم
 گذشته بشر را از روی افسانه های بی اساس و ملذقات تاریخی
 معین نماییم ، همچنانکه نتوانستیم حقیقت (ائلا تید) را که در طی
 گفته های افلاطون اسمی از آن برده شده است ، بدست
 بیاوریم .

خلاصه آنکه آثار فنی بهتر از هر چیزی حوائج و مقتضیات
 زمان خود را نمایش میدهد ، مخصوصاً اینیه و عبارات ، زیرا
 اخباری که از آنها استنباط میشود ، برخلاف کتب ، از شائبه
 کذب مبرا است و کمتر از دیانات و لغت تصنع در آن
 راه یافته است . فن معماری بنا کننده خانه بشر و خانه خدایان
 اوست و در آن خانه ها است (معابد و خانواده ها) که
 نخستین شالوده تاریخ بشریت گذاشته شده است .

پس کلیه اجزاء و عناصر مدنیت ، میتواند حاکی از روح

ملل و مبین حالات اجتماعی و اخلاقی آنها باشد و پاره ای از این عناصر یک در ملل مختلفه تغییر یافته و یا در يك ملت ، بر حسب ادوار مختلفه تغییر پذیر میشود بهتر از سایر عناصر تمدن هویت يك ملتی را میتواند معرفی کند .

از آنجا که عناصر مدنیت در ملل مختلفه و در ملت واحد از نقطه نظر ادوار مختلفه مختلف میباشد ، نمیتوان هیچیک از آنها را بطور دائمی میزان تمدن و مقیاس درجه تعالی و ترقی امم دنیا قرار داد

و همچنین نمیتوانیم معین کنیم که کدام يك از عناصر تمدن مهمتر از دیگری میباشد و یا ترجیح دارد زیرا درجه اهمیت اجزاء تمدن در هر عصری متفاوت میباشد ، مگر اینکه بخواهیم از نقطه نظر فرآیند اجتماعی در وجه رجحان عناصر مدنیت تفاوت کنیم

در این صورت البته مهمترین اجزاء تمدن ، فنون نظامی و قوای حربه خواهد بود زیرا با این وسیله است که يك ملتی میتواند سایرین را در تحت اطاعت در آورده و قوای آنها را مصروف منافع خویش نماید

بنا بر این مقدمه و از این لحاظ ، باید یونان پر از فلسفه و ادب را پست تر از ملت جنگجوی روم دانسته و حکما و

دانشمندان مصر را پست تر از ایرانیان نیم وحشی قرار داده
و هندیان را پست تر از ملت وحشی مفرول بگوئیم

اما تاریخ بیخ بنیادیات اصول تمدن نپرداخته و بزرگترین
دلیل اعتلاء يك قومی را همانا تفوق نظامی میداند ، اگر چه
تفوق نظامی مستلزم برتری در سایر اجزاء تمدن نیست ولی
مع ذلک باید با کمال تأسف اعتراف کرد که بدون تفوق نظامی
سایر عناصر تمدن رونقی نداشته بلکه غالباً نمیتواند از تهاجم
ملل متوحشه محفوظ بماند

هیچ دواقی بحضرت ذات و اصارت نیفتاد مگر در زمانی
که باوج ترقی و بزرگواری رسیده بودند و قلی وارث تمدن
آنها شدند که در فکر و عقل پست تر بوده ولی در عوض
بقوت اخلاق و مناعت حرانی تجهیز شده بودند - و این
دو قوه ایست که ملل بوسیله آن بدنیا معرفی شد و
همان دو قوه ایست که در اغوش تمدن و خوشی معدوم و
خفه می شوند

بنا بر این با کمال تأسف و حزن باید اعتراف کنیم
که همان عناصری که در نظر فیلسفه مورد نکوهش
و ملامت است و فلسفه آن را تحقیر می نماید از نقطه
نظر علم اجتماعی مهمترین اجزاء تمدن بشمار میرود . و اگر

آئیه دنیا نظر گذشته باشد یعنی دنیای آینده در نعمت هدایت و احکام همان قوانینی که تاریخ گذشته بشریت را تشکیل میدهد ، اداره شود باید بگ-وینیم : حیثیت و شئون اجتماعی يك ملتى وقتى خطر ناك میشود و اضمحلال آن را تهدید مینماید که بهر تکامل عقل وى باقصی درجه رسیده و تربیت فکری او بسرحد کمال برسد

ملل دنیا وقتى میبیرند که ضعف و سستی در اخلاق آنها رخنه نموده و افکار فلسفی پایه اخلاق ملی را مست و موهون نماید زیرا اخلاق روح ملت ، جهت جامعه اقوام دنیا است و چیزیکه نفوس يك ملتى را مانند زنجیر بیکدیگر مربوط نموده ، قومیت آنها را حفظ مینماید همان اخلاق ملی و عواید اجتماعى است - و هر قدر نمو عقلی دائره تمدن ملل را بیشتر توسعه دهد ، ضعف و سستی در اخلاق بیشتر راه یافته و وحدت قومى آنها بیشتر متزلزل می شود .



فصل دوم

نظامات ، دیانات و السنه

چگونه تغییر میکنند

نه ملل راقیه و نه ملل متوحشه نمیتوانند
دفعتاً بجرای سیر تمدن خود را تغییر دهند -
مللی که دیانت و صنایع و زبان خود را تغییر داده اند -
ژاپن - این گونه تغییرات صوری است - تغییرات
کلی در مذهب بودا و اسلام و مسیحی بر حسب
ملل مختلفه که بدانها اطاعت کرده اند - نظامات
و السنه در هر ملتی يك نحو تغییراتی دارد -
الفاظیکه در السنه مختلفه يك معنی مخصوصی را
افاده میکنند در حقیقت احساسات و معانی آنها
تفاوت دارد - از اینرو نمیشود بعضی از لغات را
بزبان دیگر ترجمه نمود - علت اینکه تمدن بعضی
از ملل در کتب تاریخ مظهر تغییرات عظیمه هستند
تمدنهای تازه درجه بر یکدیگر تأثیر دارند

این نکته را سابقاً تذکر دادیم که ملل راقبه نمیتوانند تمدن و تزیین سیر تکامل خود را به ملای که از حیث نژاد و اصول ترقی از آنها پست ترند تحمیل نمایند .

و ثابت کردیم که موثر ترین اصولی که اروپائیانها برای تولید انقلاب فکری و اجتماعی در مستعمرات خود و میان ملل وحشیه بکار برده اند مانند مدارس ، قوانین مدنی ، تبلیغات دینی و غیره عقیم مانده و برای تغییر زمینه اخلاق آنها غیر کافی بوده است .

و بقدر کفایت این مسئله را توضیح دادیم که مظاهر تمدن هر ملتی و اجزاء مدنیت هر قومی متناسب با ساختمان فکری آن ملت خواهد بود و ساختمان فکری هر ملتی در آغوش قرون متوالیه و تأثیرات قاطعه وراثت راسخ و پایدار شده و همین دلیل تمدن مال تغییر نمیکند مگر اینکه ساختمان فکری آنها تغییر پذیر شود و برای تغییر روح يك ملت فقط گذشتن قرون متوالیه موثر است ، نه فاتحین و دواهی بزرگ و برای رسیدن يك ملتی باوج سیر تکامل لازم است مثل آن وحشیهائی که اساس تمدن روم را برهم زدند ، مراحل مدنیت را یکی بعد از دیگری بطور تدریج طی نمایند و کسانیکه میخواهند از سیر تکاملی دنیا

که کند و تدریجی است صرف نظر نموده فقط بقوه تعلیم يك ملت را قبول يك مدنیت خیلی مرتقی مجبور کنند باطبیعه آداب ، عوائد ، روحیات ، شئون عقلی و بالاخره ساختمان فکری آنها را مضطرب و درهم نموده و آنها را بدرجه نازلتر از حالت سابقه میرانند .

عین این نظریه را که در موضوع ملل منحنه بیان کردیم در ملل راقیه نیز صادق است ، یعنی هیچ ملت تمدنی هم نمیتواند بطور ناگهانی و دفعتاً واحده تمدن خود را از دست داده و بدون اینکه ادوار بطائی تحول و انتقال را طی کند يك مدنیت پست تری را اتخاذ نماید .

خیلی دیده شده است دیانت يك ملتی تغییر میکنند ، بازبان جدیدی در میان يك جامعه متداول میشود ، باملتی صنایع و فنون سابقه خود را ترك گفته و طرز نازمای را قبول میکنند . این ظاهر قضیه است ولی اگر عمیقانه این انقلابات را در تحت مطالعه در آوریم خواهیم دید که در حقیقت چیزی تغییر نکرده است یعنی ملت مزبور آنقدر آن دیانت با آن نظامات بسا آن صنایع را زیور و نموده و آنقدر تصرفات در آنها وارد ساخته است ، تا بالاخره آنها را بساختن فکری و شئون روحی

خود نزدیک نموده و تمام آن چیزهای تازه را بصفتها و حیاتیات
و عقلانیات خود رنگ آمیزی نموده است .

در صحائف تاریخ غالباً بخلاف این نظریه دیده میشود :
چند در در تاریخ خوانده‌ایم که فلان ملت بمرتبه دیانت خود را
تغییر داد ، یا اینکه قوانین و نظامات مقررۀ خود را پاره کرده
و دور انداخته و نظامات جدیدی اتخاذ کرد ، یا اینکه فنون
مخصوصه بخود را از دست داده و صنایع دیگران را اقتباس
نمود . . . الخ . و مبنی بر همین قضایای تاریخی است که مردم تصور
میکنند برای برهم زدن اساس يك اجتماع و ایجاد اینگونه انقلاب
و تبدلات و تغییر جریانهای اجتماعی يك جامعه ، ظهور یکی از
پهلوانان تاریخ ، مانند فاتحین بزرگ یا پیغمبران اولوالعزم کافی
است . در صورتیکه اینطور نیست و بوسیله همان صحائف تاریخ
میتوان ثابت کرد که این تغییراتی که بطور ناگهانی در میان يك
ملت دیده میشود در حقیقت تغییر اسما و اصطلاحات است و
در ماوراء این ظواهر تغییر یافته هویت اجتماعی آن ملت بما
همان خصایص و مزایای سابقه بدون تغییر و بحال سابق خود
باقی مانده است .

برای توضیح این مدعا و برای اینکه ثابت کنیم تغییر و

تبدیلی اگر هر اجزاء مدنیت يك ملتی روی دهد همیشه تابع ناموس
تکامل است ، یعنی با قدمهای تدریجی و بطئی انجام میگردد ، لازم است
عناصر هر تمدنی را در مثل مختلفه مطالعه کنیم

ما این کار پر زحمت را سابقاً متحمل شده و نتیجه مطالعات
مبسوطه خویش را در سایر نوشتجات خود نگاشته و چون ممکن
نیست همه آنها را اینجا نقل کنیم ، در این کتاب فقط بسذکر
فنون (به تنهایی) اکتفا میکنیم

برای تغییراتی که در صنایع و فنون روی میدهد يك فصل
جداگانه نوشته میشود و در این فصل میخواهیم در سایر عناصر
مدنیت مطالعات مختصری نموده و این نکته را ذکر کنیم که
نظریه ما راجع باصول تطور و تبدل اختصاصی بصنایع و فنون
ندارد ، بلکه شامل قوانین و نظایات و افکار اجتماعی يك مات
هم میشود . یعنی همچنانیکه صنایع و فنون يك ملتی نتیجه مستقیم
قریبه عمومی آمات و تراوش ساختمان فکری آنهاست و بدون
اینکه ساختمان فکری آنها تغییر کند ، ممکن نیست تغییرات اساسی
بر صنایع مزبور طاری شود ، همچنین مابین سایر عناصر تمدن و
شئون عقلی (ساختمان فکری) جامعه بطور قطع تناسبی موجود
است و بدون اینکه تغییری در ساختمان فکری ملت روی دهد

ممکن نیست عقاید و افکار و قوانین اجتهادیه آن ملت تغییر کند (۱)

شاید مردم تصور کنند اگر نظریه ما در همه موارد صحیح باشد در موضوع دیانت بخصوصه بخطا رفته است زیرا در تاریخ دیانتها این قبیل حوادث زیاد است که يك ملتی بکلی دیانت خود را تغییر داده است ، در صورتیکه دلایل ما در تأیید این نظریه بیشتر از تاریخ دیانتها استخراج میشود و این تاریخ

(۱) دیگر در اینجا اسمی از ژاپن نمی بریم زیرا سابقاً اشاره بدان نموده ایم و علاوه بر این نمی توانیم بطور اختصار وارد يك مبحثی شویم که مبدأ اشتباه مسیحاوت بزرگ و بعضی از فلاسفه کونه فکر گردیده و حق امروز هم مظفریت جنگی را دلیل بر ارتقاء مدنیت يك ملتی میدانند ، در صورتیکه ممکن است متوحشین افریقا را فنون نظامی و نکات دقیقه استراتژی و سایر مسائل راجع به تربیخانه پیاموزیم و در ردیف قشون طراز اول دنیا محسوب شوند ولی به هیچوجه ساختمان فکری و شئون عقلی آنها را نمیتوانیم تغییر دهیم . این پرده زیبایی که تمدن اروپائی حقیقت ژاپونی را در زیر خود مستور ساخته است همان قریب دینت انقلابات آتیه پاره خواهد کرد (مصنف)

دیانات است که بنامیگوید : ممکن نیست يك جامعه‌ای یکی از عناصر مدنیت خود را بکلی تغییر دهد ، همچنانی که هیچ فردی نمی تواند رنگ بشره و طول قامت خود را مثلاً تغییر دهد . صحیح است ، دیانات های بزرگی مانند اسلام و نصرانیت و کیش بودا در تاریخ خوانده می شود که اصول عقاید يك ملتی را از هم پاشیده و تعالیم جدید آنها بر نفوس يك جامعه حکومت کرده است ولی مطالعات عمیقہ بها برهن میکنند که ملت مزبور دیانت خود را عوض نکرده است ، بلکه اسم دیانت و اصطلاحات دینی خود را تغییر داده است . تغییر متوجه عقاید قدیمه و راسخه ملت نشده است ، بلکه این دیانات جدید است که تغییر شکل داده و رنگ عقاید قدیمه آن ملت را قبول نموده است و از همین جهت توانسته است در میان يك جامعه کاملاً رسوخ کند .

هر ملتی دارای يك ساختنمان فکری مخصوصی است و بالطبع هر دیانتی را قبول نکند آن را مطابق ساختنمان فکری خود و مطابق عادات و تصورات اجتماعی خود تغییر میدهد و این تغییراتی که ملل دنیا در دیانات های جدید خود وارد میسازند ، احیاناً بدرجهای اساسی و قابل توجه است که از دیانات مزبوره جز يك اسم خشک و کالی و بعضی تشریفات

ظاهری چیزی باقی نماند . بهترین نمونه این تغییر و تحول
دیانت بودائی است در چین

دیانت بودا ، بعد از رفتن به چین بدرجهای آثار و خصائص
خود را از دست داده است که غالباً آن را یک دیانت جداگانه
تصور کرده اند و پس از مدت ها توانستند بفهمند که دیانت
موجوده در چین همان دیانت بودائی است که روحیات و
معتقدات سابقه چین آن را این طور تغییر داده است

بودائی چین همان بودائی هند نیست ، همچنانیک بودائی
موجوده در هند غیر از بودائی نیپال است و بودائی نیپال
غیر از بودائی سرانندیب . دیانت بودا در هند یک شبهه است
از دیانت برهمنی که تاریخ آن قدیمتر از دیانت بوداست
و تفاوت بین آنها خیلی مختصر است ، اما در چین یکی از
دیانت های بزرگ عمومی و مستقل بشمار میرود .

دیانت برهما هم نظیر دیانت بودا ، مطابق اختلاف ذوق و
مشرک قبایل و طوایف هندوستان ، دستخوش اختلاف و مذاهب
متعدد منسب شده است ، تمام آن حکمانیکه مطیع دیانت
برهما هستند [ویشنو] و [سایوا] را که دو معبود بزرگ
هستند مقایسه نموده و کتاب آسمانی همه آنها [ویدا] است ،
مع ذلك باز آن دو خدا و از این کتاب مقدمین هر یکی